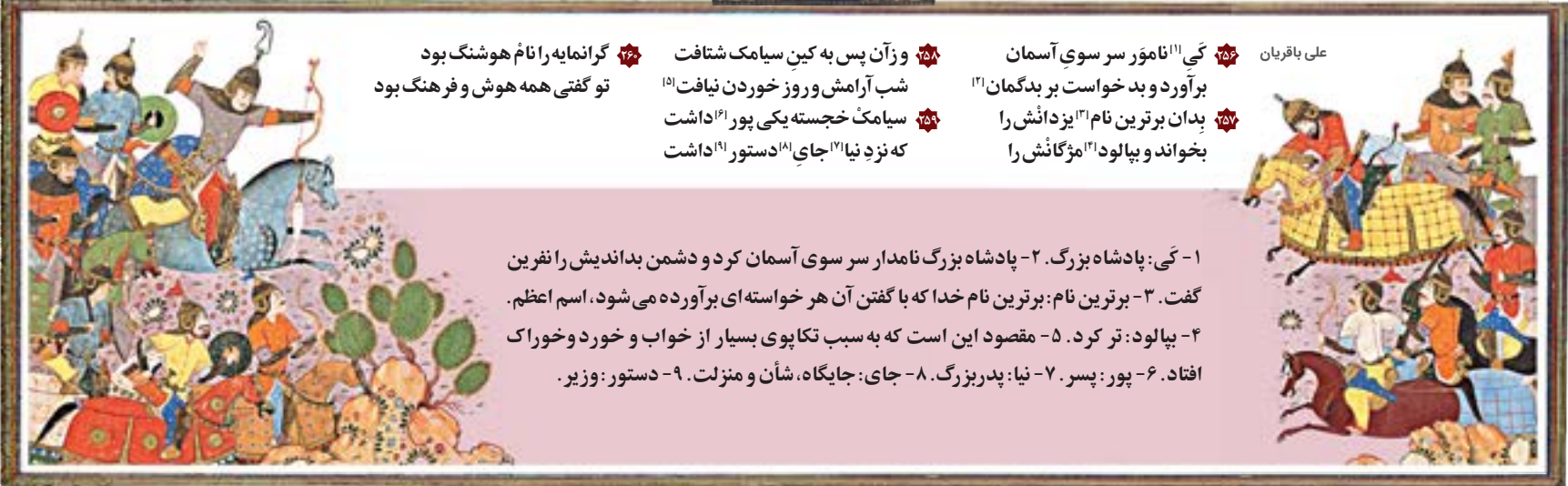




۱- کی: پادشاه بزرگ. ۲- پادشاه بزرگ نامدار سر سوی آسمان کرد و دشمن بداندیش را نفرین

گفت. ۳- برترین نام: برترین نام خدا که با گفتن آن هر خواسته‌ای برآورده می‌شود، اسم اعظم.

۴- بیالود: تر کرد. ۵- مقصود این است که به سبب نکاپوی بسیار از خواب و خورد و خوراک

افتاد. ۶- پور: پسر. ۷- نیا: پدر بزرگ. ۸- جای: جایگاه، شَأن و منزلت. ۹- دستور: وزیر.

نگاهی به گزیده محمود دولت آبادی از قصه های «هزارویک شب» که با آن می‌شود شب‌های زمستان را سر کرد

هزار افسان اینجاست!

محبوبه عظیم زاده

وقتی شهرزاد همه درایت وشجاعتش را جمع می‌کند و به پدرش، که وزیر شهریار ساسانی است، می‌گوید: «مرا بر مُلک کابین کن»، می‌داند که جادوی کلمه چیست و سحر قصه با آدمی چه می‌کند، می‌داند قدرت افسونگری افسانه‌ها می‌تواند تا عمق جان‌ها نفوذکند و نجات بخش باشد و راهگشا، حتی درباره آن‌کس که بر مُلک پادشاهی نشسته و خیانت همسر دیده و حالا اراده اش بر انتقام‌گرفتن از همه زنان سرزمینش است. شهرزاد، دختر مِهین وزیر، دانا و پیش‌بین و آگاه از احوال شعرا و ادبا و ظرفا و ملوک پیشین، از همه این‌ها مطلع است و با همین آگاهی نزد شهریار می‌رود. او، پیش‌ازآن، خطاب به وزیر مملکت، خطاب به پدر مستاصلش، که موظف شده است شب به شب، به میل شهریار و برای شهریار، دختری را برگزیند و به‌کام مرگ بفرستد، می‌گوید: «مرا بر مُلک کابین کن. یا من نیز کشته شوم و یازنده مانم و بلاز دختران مردم بگردانم.» و بلاز دختران مردم دور می‌کند. او، پس از رفتن به نزد شهریار، دنیازاد، خواهر کِیتر خود، را برای وداع به نزد خود می‌طلبد و از پیش هماهنگی‌های لازم را انجام می‌دهد تا خواهرش، شب هنگام، در حضور شاه، از شهرزاد بخواد حدیثی بگوید؛ و دنیازاد در شب موعود می‌گوید: «ای خواهر! من از بی‌خوابی به رنج اندرم؛ طرفه حدیثی برگو تا رنج بی‌خوابی از من ببرد.» شهرزاد از ملک، که خود نیز خوابش نمی‌برد، اجازت حدیث گفتن می‌طلبد و حکایت بازگان و غریت آغاز می‌کند: «ای ملک جوانبخت...»

افسانه شهریار و شهرزاد و قصه‌گویی‌های شب به شب او زیر تیغ هنوز در دهان‌ها می‌چرخد و درگوش‌ها می‌پیچد، و دوست‌داران این افسونگری سال‌هاست که مخاطب «هزارویک شب» اند، هزارویک شب کلمه و قصه و ورد و سروکله زدن با غریبتان و چنیان و آن‌ها که طلسم‌های عجیب غریب بلدند و باطل‌کردن سحر و جادو، «هزارویک شب»ی که قصه محض است و، اگرچه از روزگار دور به دستمان رسیده، در گذر زمان، بارها خلاصه‌ها و بخش‌هایی از آن، با زبانی ساده‌تر و هموارتر، روایت شده است. در این میان، یک گزیده تازه هم روانه بازار نشر شده، با انتخاب و مقدمه نویسنده «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» و «نون نوشتن» و «زوال کلنل» و «آهوی بخت من، گزل» که آن را جذاب‌تر هم می‌کند. «آورده‌اندکه...» نام این مجموعه منتخب است که چند نکته جذاب دیگر هم دارد.

● گزیده عشق، و هنر و موسیقی، و طنز اثر، خود، گران سنگ است، اما نام محمود دولت‌آبادی ورته دیگری به عنوان «هزارویک‌شب» افزوده. چهره بزرگ زبان و ادبیات و نثر فارسی از میان قصه‌های فراوانی که نقلشان صدها شب طول می‌کشد دست به انتخاب زده و البته برای این منتخب چهارچوبی هم درنظرگرفته از این قرار: «در این گزیده، اصل بر انتخاب کوته فسانه است. آنچه قید شده ازبای اهمیت قصه و قصه‌گویی در سراسر کتاب بود و نه نقل طویل‌ترین حکایت کتاب.» او، چنان‌که در پشت جلد کتاب هم ذکرش رفته، سعی کرده در این گزینش، تاحدامکان، از توهمات افسونگرانه به دور بماند و بیشتر حول درون مایه‌هایی نظیر عشق، و هنر و موسیقی، و طنز کتاب بگردد و حکایاتی که تاحدی از خیال‌پردازی‌های رایج افسانه‌ها فاصله می‌گیرند و خرد و معرفت و فرانگی را جلوه می‌دهند: «پس این حکمت حیات بخش هزارویک شب، یعنی زنده ماندن زن محکوم به مرگ از برکت افسانه‌سازی و افسونگری، نکته مهمی است که افسون و افسونگری‌ها و جادوگری‌ها و خیال‌پردازی‌های بسیار دورازواقعیت را توجیه می‌کند.» دولت‌آبادی این‌گونه ادامه می‌دهد که «در این مجموعه، دید و نگاه من به انتخاب قصه‌ها سه محور اساسی دارد، به دوراز توهمات افسونگرانه، و آن سه محور عبارت است از عشق، هنر و موسیقی، طنز. بدیهی است عشق‌هایی که در این کتاب به حکایت درآمده بسیار شدید و درزمره همان عشق‌های افسانه‌ای است...» آنچه در معرفی این گزیده در فضای مجازی به چشم می‌خورد هم دال بر این است که بیشتر داستان‌های منتخب این کتاب جنبه‌های طنز دارند و برخی از آن‌ها عاشقانه هستند و نیز

اینکه داستان‌ها گرد شخصیت‌های موسیقی‌دان و موسیقی نواز دوران خلافت هارون الرشید و البته شخصیت‌های ایرانی دوران وزارت برمکیان می‌گردند. صفحه انتشارات «وزن دنیا»، ناشر کتاب، نیز در معرفی این اثر نوشته است: «هزارویک شب 'ازجمله کتاب‌هایی است که وجودش در هر کتابخانه‌ای می‌تواند منبعی از حکمت، تخیل و داستان‌سرایی باشد. این اثر کهین، که درطول سده‌ها الهام بخش نسل‌های مختلف در سراسر جهان بوده، مشتمل بر روایت‌هایی پررمزوراز از دربارهای حاکمان تازندگی روزمره مردمان است و به حق می‌توان آن را بازنمایی اصیل از فرهنگ و تاریخ غنی مشرق‌زمین دانست. گزیده ساختن 'هزارویک شب' به انتخاب نویسنده برجسته معاصر، استاد محمود دولت‌آبادی، برای مخاطب امروز که زمان کمتری برای مطالعه آثار کلاسیک ادبیات جهان دارد جاودانه ساختن اثری است که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان از آن الهام گرفته‌اند؛ و دولت‌آبادی، با گزینش برخی از مهم‌ترین و زیباترین داستان‌های آن، استادانه، نقیّی درخشان به ژرفای تاریخی این اثر بی‌تکرار زده است.»

نکته دیگری که به این اثر وجهه‌ای دوست‌داشتنی بخشیده تصویرگری‌های آن است، تصویرگری‌هایی پر از ظرافت که تداعی‌کننده قصه‌های قدیمی است و روحی ایرانی به متن بخشیده است، کاری از فرشید پارسی‌کیا. هم‌جواری قصه و تصویر شاید خواندن این اثر را برای بسیاری جذاب‌تر هم بکند. به همه این‌ها اضافه‌کنید حجم کم و ۳۰۰ صفحه‌ای کتاب را که می‌تواند عاملی دیگر برای ترغیب کتاب‌خوان‌ها به مطالعه آن باشد، مخصوصا آن دسته که بهانه «هزارویک شب» نخواند نشان تا کنون قطور و طویل بودن این اثر بوده است.

- وسیله سرگرمی عامه که همواره در اکثریت‌اند

شخص‌ترین نکته در گزیده از «هزارویک شب» به روایت محمود دولت‌آبادی‌را، چنانکه مختصرا ذکرش رفت، باید دوری جستن از انتخاب افسانه و حکایت صرف دانست و تمرکز بیشتر بر داستان‌هایی با درون‌مایه حکمت‌آمیز، نکته‌ای که حتی ممکن است رنگ و بوی تازه‌ای به این اثر کهین ببخشد

شاخص‌ترین نکته در گزیده از «هزارویک‌شب» به روایت محمود دولت‌آبادی را باید دوری جستن از انتخاب افسانه و حکایت صرف دانست و تمرکز بیشتر بر داستان‌هایی با درون‌مایه حکمت‌آمیز، نکته‌ای که حتی ممکن است رنگ و بوی تازه‌ای به این اثر کهین ببخشد

چون اخبار دیو و پری و کوه و غول بیابان و دریا، که احمقی هنگامه‌ساز و گروهی همچون آن‌گردد آیند و وی‌گوید: 'در فلان دریا جزیره‌ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدم بر درآن جزیره و نان بخیمیم و دیگ‌ها نهادیم. چون آتش تیز شد و تیش بدان زمین رسید، از جای برفت. نگاه کردیم؛ ماهی بود. و به فلان کوه چین و بر چنین چیزها دوان دیدم و ییزنی جادو‌مردی را خری‌کرد و باز ییزنی دیگر،

قصه سیف الملوک و بدیع الجمال از طولانی‌ترین قصه‌های «هزارویک‌شب» است که در جلد پنجم کتاب آمده است و چون در این گزیده اصل بر انتخاب کوته فسانه است. آنچه قید شده ازبای قصه و قصه‌گویی در سراسر کتاب بود و نه نقل طویل‌ترین حکایت کتاب/ م. د.

صیاد

و ازجمله آورده‌اندکه در عهد خلافت هارون الرشید در بغداد صیادی بود «خلیفه» نام‌که بسی بی‌چیز و پریشان روزگار بود. اتفاقا، روزی از روزها، دام برداشته، به عادت معهود، ازهر صید به کنار دریا رفت. آستین و دامن برزده، دام بگشود. یک بار و دوبار دام در دریا انداخت؛ چیزی در دام نیامد. تاده بار دام فشرده، به دریا انداخت؛ چیزی در دام نیفتاد. بدین سبب تنگ دل گشته، درکار خود حیران بود

وزّان پس به کین سیامک شتافت شب آرامش و روز خوردن نیافت^{۱۵}
سیامک خجسته یکی پور^{۱۶} داشت که نزد نیا^{۱۷} جای^{۱۸} دستور^{۱۹} داشت

گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود



نگاره‌ای از «هزارویک‌شب»، اثرابوالحسن غفاری (شعاع‌الملک)

جادو، گوش‌او را به روغنی بیندود تا مردم‌گشت. ' و آنچه بدین‌ماند از خرافات‌که خواب‌آرز نادان را

چون شب برایشان خوانند.» ولی در ادامه، ضمن تأیید سخن بیهقی، از دلایلی می‌گوید که خواندن افسانه‌های مردم‌پسندی چون «هزارویک‌شب» را توجیه می‌کند: «اما آنچه خردمندان در این کتاب یافته‌اند و آن نیز درست است اینکه قصه‌های خیال‌پردازانه از چنان جاذبه‌ای برخوردار است که می‌تواند یک زن، یک زن قصهگو را -که محکوم به مرگ دائمی است- در دام حاکمی خیانت‌دیده و خشمگین شرقی از مرگ برهاند؛ و این حکمت

و استغفار می‌کرد و می‌گفت: «ما شاء... کار ما و

لم یشاء لم.» روزی دهنده خدای -تعالی- است؛ به یکی روزی بی‌شمار دهد و عیش دیگری را تلخ گرداند و کسی را بر او اعتراض نیست.

قصه، مرد صیاد درکار خود به فکر فرورفت و اندوهی بزرگ بر وی روی داد و این بیت همی خواند:

نعمت شمع چراست دریادار؟

محنت مفلس چراست کشتی‌کشتی؟

پس از آن، ساعتی نشسته، سر بر زمین افکند و این دو بیت برخواند:
لطیف کرم‌گستر کارساز
که دارای خلق است و دانای راز
یکی را به سر بر نه‌د تاج بخت
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
پس از آن، با خودگفت: «بار دیگر بر خدا توکل کرده، دام در دریا اندازم؛ شاید که مرا از فضل خود نومید نگرداند.» آن‌گاه، دست‌ها بلند کرد، به توانایی هرچه تمام‌تر دام در دریا انداخت و ساعتی صبر کرد. پس از آن، دام برگشیده، سنگینش یافت.

فلسفه، قاتل فلسفه!

حسین نیازبخش | پژوهشگر فلسفه

واژه «فلسفه» از دو عبارت یونانی «فیلیا» به معنی «دوستداری» و «سوفیا» به معنی «دانش» تشکیل شده است. «سوفیا»، که با نظریه «مبدأ» یا «آرخه» یونانی مرتبط است، به معنی شناخت حقیقتی است که در پس واقعیات ظاهری جهان قرار داشته و این واقعیات را به وجود آورده است.

سقراط از اولین افرادی است که خود را «فیلسوفوس»، به معنی «دوستدار دانش»، معرفی کرد و واژه «فیلیا» را به «سوفیا» افزود. سقراط مدعی بود که هیچ دانشی از عالم ندارد، اما، برخلاف دیگران، از این ناآگاهی آگاه است. اما ناآگاهی صرف باعث عشق به دانش نمی‌شود. آن چیزی که علاقه سقراط به دانش را ایجاد کرد پیغامی بود که ایزدان به او دادند: سروش دلفی به سقراط گفت که او آگاه‌ترین انسان است. سقراط به جست‌وجوی راز این پیغام الهی رفت و مسیر فلسفی خود را آغاز نمود. اما همین مسئله برایش مصیبت‌زا شد. سقراط در جست‌وجوی دانش نبود. او خود را آگاه‌ترین فرد یونان می‌دانست، اما می‌خواست به سایرین ثابت‌کند که آن‌ها هم نمی‌دانند و، به همین جهت، خود را برتر از دیگران می‌دانست و معتقد بود که به حقیقتی دست یافته است.



تصویری از معبد دلفی در زمان ما

بدعت سقراط در افلاطون رادیکال‌تر شد. درنظر افلاطون، فیلسوف تنها کسی است که به عالم «معرفت عقلانی» دارد و، به همین دلیل، تنها اوست که می‌تواند «فرمانروا»ی جامعه باشد. نگاه افلاطون به فیلسوف در طول حیاتش تندتر و تندتر شد. او در آثار پیشین (به خصوص رساله «نوامیس») فیلسوف را تبدیل به «جبار»ی کرده که حق دارد مانند خداوند بر مردم «حکم» رانده و حتی آنان را اعدام کند.

این تلقی از فلسفه در وراثان افلاطون، به خصوص نزد نوافلاطونی‌ها، به رادیکال‌ترین شکل خود درآمد. در این سنت، «فیلسوف» به «حکیم» تبدیل شد. درنظر نوافلاطونیان، فیلسوف، نه «دانشجو»، بلکه «دانشمند متألّه»ی بوده که مانند یک استاد به دانش آموزان درس می‌داد. در سنت مدارس نوافلاطونی آتن و اسکندریه، درس فلسفی ذمراتب بودند و استاد نمی‌توانست هر درسی را به هر دانشجویی بدهد و، بسته به مرتبه و جودی و ذهنی دانشجو، به او از «سرچشمه حکمت» می‌نوشاند.

تلقی حکمت‌گونه از فلسفه در سنت فلسفه اسلامی و یهودی هم تداوم یافت. در این سنت، تلقی حکیم‌گونه از فیلسوف تا جایی پیش رفت که «فلسفه» تبدیل به «حکمت خالده» شد، و این عقیده که فلسفه از دین گرفته شده و سقراط و ارسطو شاگردان موسی و سلیمان بوده‌اند تبدیل به باوری رایج گردید. بدین طریق، فیلسوف (حداقل در سنتی که بیان شد) به تدریج مُرد.

ذات فلسفه «فیلیا» است. «فیلیا»، در آثار میانی افلاطون مانند «ضیافت»، به «اروس» تبدیل می‌شود. «اروس» یا «عشق» زمانی ایجاد می‌شود که عاشق از وجهی مطلوب یا معشوق را داشته باشد و از جهتی آن را در اختیار نداشته باشد؛ بنابراین، ایزدان هرگز قادر به فلسفه ورزی نیستند، چون «عاشق» نمی‌شوند. این درحالی است که فلسفه، به مرور، از نوعی تمنای دائمی به مشق خداوندی تبدیل شد و فیلسوف نیز ایزد روی زمین گردید. این نشان می‌دهد که فلسفه، بیش از هر چیز، یک «روحیه» است. فیلسوف کسی است که، بدون غرض، به دانستن «عشق» ورزیده، مانند کودکان در جست‌وجوی دانش است و هرگز مطمئن نمی‌شود که به حقیقت نهایی رسیده است یا نه.

مسئله اخیر مهم‌ترین اصل در ایجاد روحیه فلسفی است. فیلسوف باید بداند که هرگز نمی‌تواند از سطح ظاهر عبور کرده و مبدأ یا حقیقت واقع در پس ظاهر را به «شهود» برساند. انتهای می‌تواند یا «عقل» به معرفت حصولی حقیقت دست یابد. زبان، حس، مقولات ذهنی، بدن مبدئی و ... و همه و همه، مانع از روبرویی شهودی و حضوری فیلسوف با حقیقت می‌شوند. درواقع، فیلسوف مانند جوینده‌ای است که در شب تاریک و ظلمانی به دنبال سنگ سیاه است. او می‌تواند سنگ سیاه را پیدا کند، اما هرگز نمی‌تواند مطمئن شود که به سنگ سیاه دست یافته است.

رونمایی از کتابی درباره قرارداد «آخال»

کتاب «بر بلندای آفتاب»، به قلم امان ... حامدی‌فر، در مشهد رونمایی می‌شود.

به‌گزارش «ایبنا»، آیین رونمایی کتاب «بر بلندای آفتاب»، روایتی از مقاومت دلاورمردانی از تیره «جلالی»، به قلم امان ... حامدی‌فر، در مشهد برگزار می‌شود. این کتاب را انتشارات «نوید فتح» به چاپ رسانده است. «بر بلندای آفتاب» روایتی است از قرارداد «آخال» و مقاومت دلاورمردانی از تیره «جلالی» (در شمال خراسان) در مقابله با تجاوزات روس‌ها در دوران قاجار. به موجب آن قرارداد، در عهد ناصری، بخش‌های بزرگی از شمال ایران به تصرف روس‌ها درآمد.

در این مراسم، که با حضور نویسند و جمعی از فعالان حوزه ادبیات و پیشکسوتان دفاع مقدس برگزار می‌شود، محمد حسین زاده (مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی) و حبیب ... تقی‌پور (رئیس دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی) سخنرانی خواهند کرد.

آیین رونمایی کتاب «بر بلندای آفتاب»، دوشنبه، سوم دی‌ماه، ساعت ۱۷، در سالن «امام رضا (ع)» دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی برگزار می‌شود.